

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه 30، بخش 1

پادشاهان 24-25، بخش 1

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

کاش می‌توانستیم با نتیجه‌ای واقعاً خوب تمام کنیم، اما در واقع، کتاب به این شکل تمام نمی‌شود. اگرچه همانطور که در عنوانی که اینجا انتخاب کرده‌ام می‌بینید، در پایان کمی کورسوی امید به ما می‌دهد و در مورد آن صحبت خواهیم کرد. هفته‌ی پیش در مورد این ۲۰ یا ۲۵ سال شگفت‌انگیز که اینجا اتفاق می‌افتد صحبت کردم.

یوشیا در سال ۶۰۹ میلادی درگذشت. پسر کوچکتر از دو پسر او، فکر می‌کنم، احتمالاً توسط یک جناح ضد مصری در حکومت، به تخت سلطنت نشانده شد و او، یهوآحاز، تنها سه ماه دوام آورد، قبل از اینکه مصری‌ها او را از تخت سلطنت پایین بکشند و خراج هنگفتی بر سرزمین تحمیل کنند. آنها برادر بزرگترش یهوایاقیم، را بر تخت سلطنت نشانده‌اند، و به نظر من یهوایاقیم سیاستمدار واقعی است. حالا، اگر کسی اینجا سیاستمدار باشد، متاسفم، این یعنی او یک بدبین، یک شکاک است، و نمایش را با قدرت اداره می‌کند.

او اسب‌هایش را از مصری‌ها به بابلی‌ها تغییر داد، زمانی که نبوکدنصر در سال ۶۰۵ از راه رسید، و سپس وقتی بابلی‌ها در مرز مصر شکست خوردند، او دوباره جبهه خود را تغییر داد و علیه بابلی‌ها شورش کرد. آنها از شکست خود بهبود یافتند و برگشتند و آنجا را محاصره کردند. شادی، من می‌توانم به طرز مرموزی بمیرم.

ما دقیقاً نمی‌دانیم چه اتفاقی افتاد، اما پسر جوان او، ۱۸ ساله، یهوایاقیم، جانشین او شد و بلافاصله تسلیم شد. او و بقیه خانواده سلطنتی به بابل تبعید شدند و بابلی‌ها عموی او، پسر سوم یوشیا، را بر تخت یهودا نشانده‌اند، نام او را از متنیا به صدقیا تغییر دادند و صدقیا مردی است که با تیرک حکومت می‌کند. باد به هر سمتی که بوزد، او نیز به همان سمت می‌وزد، و در نهایت، او شورش کرد و بابلی‌ها آن را به دست آوردند.

آمد، شهر را محاصره کرد، آن را ویران کرد، او را کشت، خب، او را نکشت، در مورد آن صحبت خواهیم کرد، اما داستان از این قرار است. پس بیایید دوباره به یهوآحاز نگاه کنیم، سه ماه، اما یک بار دیگر، در آیه او در نظر خداوند شرارت ورزید، همانطور که پدران‌ش کرده بودند. و اگر به یهوایاقیم نگاه کنیم، همین ۳۲ حرف در مورد او گفته می‌شود، که او مانند پدران‌ش شرارت ورزید.

حالا من تعجب می‌کنم که این به چه معناست؟ پدرش، یوشیا، مرد بسیار خوبی بود، اما چیزی که ما می‌گوییم، فکر می‌کنم، این است که ما در مورد اجداد بسیار قدیمی‌تر، به ویژه منسی و آمون صحبت می‌کنیم. همانطور که چندین بار گفته‌ام، کاملاً واضح است که منسی یک الگو ایجاد کرد، و نه آن نشانگر و آن الگو یک وقفه داشت که یوشیا بود، اما این الگو مستقیماً ادامه یافت. بنابراین، چندین بار به ما گفته شده است که یهودا به دلیل گناهان منسی به اسارت رفت.

اما من مطمئنم که ما در مورد کارهایی که خود منسی انجام داد صحبت نمی‌کنیم، اگرچه او در ۵۲ سال کارهای وحشتناک زیادی انجام داد. بلکه ما در مورد گناهانی صحبت می‌کنیم که او در ملت کاشت و به جز آن حادثه یوشیا، اگر بتوانم آن را چنین بنامم، ادامه یافت. بنابراین وقتی به ملت‌ها و تاریخ ملت‌ها فکر می‌کنیم، باید به آینده فکر کنیم.

ما در آمریکا در دو قرن گذشته بر اساس نیروی محرکه انسان‌های خداترس زندگی کرده‌ایم. این نیرو به سرعت در حال کاهش است. بنابراین سوال من و شما این است که فارغ از هر اتفاقی که برای کشور بیفتد

چه نیروی محرکه‌ای را در خانواده‌های خود، در نسل‌های خود ایجاد می‌کنیم؟ من به تاریخ خودم نگاه می‌کنم و از نسل‌های مؤمن بسیار سپاسگزارم.

جد بزرگ جد بزرگ کارن، درسته؟ اون پدر هریه یا پدر بزرگ هری؟ خب، جد بزرگش متدیست بود، خب نبود، اون نویسنده‌ی حوزه‌ی برادران در شمال ایالت نیویورک بود، جان وسلی کلارک. خب، دوباره، یه میراثی اونجا هست که خدا رو دعا می‌کنه. پس سوال اینه که من و شما چطور یه خط مشخص می‌کنیم، هر اتفاقی که تو کشورمون بیفته؟ ما می‌تونیم دعا کنیم، و باید دعا کنیم.

اما مسئله برای من و تو این است که من و تو چه سابقه‌ای می‌توانیم ایجاد کنیم که چهار نسل بعد، بتوان گفت که کودکی راه پدران یا مادرانش را رفته است؟ قبول، پروردگارا، قبول. حالا، چرا فکر می‌کنی این صرفاً حدس و گمان است، اما خداوند ما را به آن دعوت می‌کند؟ چرا فکر می‌کنی او راه یوشیا را دنبال نکرد؟ یوشیا حکومت کرده بود؛ او هنگام مرگ ۳۹ سال داشت، اما ۳۱ سال حکومت کرد و در هشت سالگی، بیخشید سالگی به سلطنت رسید، بهتر است بررسی‌اش کنیم، هشت سالگی، بله، خوب است، بسیار خوب ۱۲.

گاهی اوقات خوب است که حافظه داشته باشیم. بنابراین، او در آن سال‌ها حکومت کرد، او آشکارا زندگی پرانرژی‌ای را برای خدا گذرانده بود. چرا فکر می‌کنید یهوآخاز از او پیروی نکرد؟ مشغول حکومت بود، خب، او فقط سه ماه حکومت کرد.

به احتمال زیاد از مصر می‌ترسیده. مادرش اهل لبنه بود، شهری که یوشع آن را نابود کرده بود. خیلی خیلی محتمل است که این همان چیزی باشد که در هر سه این پسرها اتفاق می‌افتد.

یهوآخاز، یهوایقیم و صدقیا، هر سه پسران یوشیا، هیچ‌کدام از پدرشان پیروی نکردند. همانطور که احتمالاً می‌دانید، اگر می‌خواستید شهروند اسرائیل شوید، باید ثابت می‌کردید که مادرتان یهودی بوده است. فرقی نمی‌کند پدرتان چه کسی بوده باشد.

او می‌توانست مجارستانی باشد، اما می‌توانست یک رهبر بزرگ یهودی باشد. اما اگر مادرتان یهودی نباشد، شهروند اسرائیل نمی‌شوید. آنها این را درک می‌کردند.

و مطمئناً، در این شرایطی که شما حرمسرا دارید، بچه‌ها تحت تأثیر مادرانشان هستند. بنابراین اینجا، دو روز پس از روز مادر، مادران، تأثیر شما بسیار مهم است. حالا، ما این را نمی‌دانیم.

باز هم می‌گوییم که این حدس و گمان است، اما برای من بسیار جالب است که به دلایلی، یوشیا هیچ تأثیری بر زندگی پسرش نداشت. بخشی از تراژدی. پس به فصل ۲۴، آیات ۳ و ۴ نگاه کنید. این اتفاقات طبق فرمان کلام برای یهودا رخ داد تا آنها را به دلیل گناهان منسی و تمام کارهایی که او انجام داده بود، از حضور خود دور کند.

همین. او مسیری را تعیین کرد که قرار نبود در قلب و ذهن مردم تغییر کند. حقیقت این است که ما در سراسرایی سقوط قرار داریم.

برای بالا رفتن از تپه باید بالا رفت. برای اینکه آسان باشد، بت‌پرست شدن آسان است. دشوار است که کنترل محیط، زندگی و طبیعت خود را رها کنی و آن را به دست خدایی بسپاری که نمی‌توانی او را ببینی.

بنابراین راهی که او قومش را به آن هدایت کرد، آسان بود. و آنچه یوشیا آنها را به آن فرا می‌خواند، دشوار بود. و آنها آشکارا نمی‌خواستند آن راه را بروند.

بنابراین، باز هم، اینطور نیست که منسی کارهای بدی انجام داده باشد، و بنابراین، مهم نیست که مردم بعد از آن چه کارهای خوبی انجام داده باشند، خدا قرار بود آنها را مجازات کند. نه، منسی مسیری را تعیین کرد، که آنها از دنبال کردن آن خوشحال بودند. و به محض اینکه یوشیا رفت، آنها بدون هیچ گله و شکایتی، آشکارا، به همان روش‌های قدیمی خود بازگشتند.

بنابراین یهوآحاز و یهوایقیم هر دو در همان مسیری گام برمی‌دارند که منسی بنا نهاده بود. اکنون، ما بیشتر درباره یهوایقیم از کتاب ارمیا می‌دانیم. و می‌خواهم به بخشی از کتاب ارمیا نگاهی بیندازید که نشان می‌دهد این مرد، یهوایقیم، که بود.

خداوند به ارمیا فرمود: «در چهارمین سال سلطنت یهوایقیم، پسر یوشیا، در یهودا، خداوند این پیام را به ارمیا داد: طوماری بردار و تمام پیام‌های مرا علیه اسرائیل، یهودا و سایر ملت‌ها بنویس. از اولین پیام از دوران «یوشیا شروع کن. تمام پیام‌ها را تا به امروز بنویس».

شاید مردم یهودا وقتی دوباره تمام چیزهای وحشتناکی را که برایشان برنامه‌ریزی کرده‌ام بشنوند، توبه کنند. آنگاه، من قادر خواهم بود گناهان و خطاهای آنها را ببخشم. و این بسیار جالب است.

اوه، مسیر مشخص شده است. منسی کارهایی انجام داد و به خاطر گناهان منسی، داوری بر آنها نازل خواهد شد. مگر اینکه، مگر اینکه، مگر اینکه توبه کنند.

و اگر توبه کنند، خوشحال می‌شوم که آنها را ببخشم. ببینید، این همان چیزی است که قبلاً در مورد پیشگویی بنی‌اسرائیل با شما صحبت کرده‌ام. برای بت‌پرستان، به ستارگان نگاه می‌کنید، به جگر گوسفند نگاه می‌کنید، به پرواز پرندگان نگاه می‌کنید و می‌گویید که این باید فردا اتفاق بیفتد.

این با شکل همه این نشانه‌ها از پیش تعیین شده است. پیامبر عبری می‌گوید: «به خاطر گناهان منسی، اگر توبه نکنی، به اسارت خواهی رفت.» و لازم نیست این کار را بکنی.

اسارت از پیش تعیین شده است. منسی، مگر اینکه انتخاب‌هایت تغییر کند. پیشگویی‌های کتاب مقدس بر شکوه آزادی و مسئولیت انسان بنا شده است.

بنابراین، برای من خیلی جالب است. من به پیامبری نگاه می‌کنم که می‌گوید. مانند زکریا، اورشلیم دیگر هرگز سقوط نخواهد کرد.

از آن زمان چندین بار سقوط کرده است. زکریا، زکریا بود، یک پیامبر دروغین. خیر.

اگر آنها وفادار بودند، اگر ایمان داشتند. اورشلیم هرگز سقوط نمی‌کرد. ما به این طرز فکر بت‌پرستانه دچار می‌شویم.

خب، خدا آن را پیش‌بینی کرده بود. پس باید اتفاق بیفتد. مهم نیست.

نه، یهودا. حتی در آن تاریخ دیرهنگام. می‌توانست از تبعید در امان بماند.

احتمالاً این اتفاق می‌افتد. خیر. با توجه به الگویی که ایجاد شده و سهولتی که ما در رفتارهای گناه‌آلود گرفتار می‌شویم، اینطور نیست.

اما آیا می‌توان آن را تغییر داد؟ قطعاً. به هر حال، این هم از این. آن را بنویسید.

بنویس. چهار سال از سلطنت یواخیم می‌گذرد. او در شرف فروختن خود به بابلی‌هاست.

یه طومار بردار. هر پیامی که تا حالا دادی رو بنویس. وای.

کسی حافظه خوبی داشت. اما البته در آن روزها، این وظیفه شاگرد بود. قرار بود شاگردان هر چه استاد می‌گفت را حفظ کنند.

بنابراین، او باروک، کاتب، را احضار کرد. او همه چیز را نوشت و در طوماری نوشت، و باروک به معبد رفت.

او اینجا آیاتی را بین آیات ۳ تا ۲۱ قرار می‌دهد. باروک در یک روز جشن که جمعیت زیادی آنجا بودند به معبد رفت. و آن را خواند.

و بعضی‌ها بودند که شوکه شده بودند. کسانی که وقتی این را شنیدند، مات و مبهوت شدند. و گفتند، هی. بعضی از رهبران باید این را بشنوند.

و بنابراین، رهبران آن را گرفتند و خواندند. و سرانجام، این خبر به یواخیم رسید. پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد.

یهودی آن را از اتاق الیشمع آورد و در حالی که همه درباریانش ایستاده بودند، برای پادشاه خواند. اواخر پاییز بود و پادشاه در بخش زمستانی کاخ خود، برای گرم شدن، جلوی آتش نشست. هر بار که یهودی خواندن سه یا چهار ستون را تمام می‌کرد، پادشاه چاقویی برمی‌داشت و آن بخش از طومار را می‌برید.

او طومار را قسمت به قسمت در آتش انداخت تا اینکه تمام آن سوخت. نه پادشاه و نه درباریانش از آنچه شنیدند، هیچ نشانه‌ای از ترس یا پشیمانی نشان ندادند.

حتی وقتی الناتان، دلیا و جمریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند، او گوش نداد. آن مرد همان است. حالا، به کاری که او کرد فکر کنید وقتی آنها تثنیه را برای یوشیا خواندند. او از شدت درد لباس خود را پاره کرد.

آیا این کلام خداست؟ خدای من. اما نه این مرد. نه این مرد.

بنابراین، او اول یک مصری است، بعد یک بابلی. سپس، وقتی به نظر می‌رسد که می‌تواند علیه بابلی‌ها شورش کند، شورش می‌کند و بهای آن را می‌پردازد. او، خدای من.

خیلی راحت می‌توان نسبت به کلمه بی‌تفاوت شد، طوری که فقط یک کتاب است. یک کتاب قدیمی. یک کتاب عتیقه.

نه. نه. این عین کلام خداست. در آن جلد باریک، کلام وحی شده‌ی خدا، برای همیشه و برای امشب، وجود دارد.